

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

مبحث خود را مهمان خدا دیدن (ص ۱۴۶-۱) پایان مبحث)

خیر مقدم عرض می‌کنم خدمت عزیزان که محبت کردند و علی‌رغم هوای بسیار گرمی که خدای متعال روزی کرده و لطف خداست، به جلسه‌ی خود تشریف آورده‌اند. امام سجاد علیه السلام در دعاهای خود عرض می‌کنند: خدایا تابستان ما را تابستان تمام عیار و زمستان ما را هم زمستان تمام عیار قرار بده. «اللَّهُمَّ اجْعَلْ شِتَاءَنَا شِتَاءً وَصَيْفَنَا صَيْفًا»<sup>۱</sup> حالا تابستان تمام عیاری بوده است، الحمدلله گرمای خیلی خوبی است. امیدوارم تابستان روح ما هم برسد و گرمای محبت در آسمان دل ما اوج بگیرد.

❁ «أَكْرَمُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ» بزرگ هر قوم، خادم آن قوم است. خدا و اولیائش خود را خادم خلق می‌دانند و به خدمت میهمانان کمر بسته‌اند.

این هم نکته‌ی لطیفی است. خود عبارت، عمیق است «اَكْرَمُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ»<sup>۲</sup> کریم‌ترین، با کرامت-ترین و بزرگترین فرد قوم، خادم و خدمتگزار آن قوم است. فکر نکنیم بزرگی به این است که دیگران به ما خدمت کنند. هر وقت انسان بزرگ شد، علامتش این است که خادم و خدمتگزار دیگران خواهد بود. در حدیث داریم؛ یک‌بار عیسی بن مریم علیهما السلام با حواریون راه طولانی‌یی را پیاده رفتند. به مقصد که رسیدند عیسی بن مریم علیهما السلام ظرفی را پر از آب کرد و به حواریون گفت: بنشینید می‌خواهم پاهایتان را بشویم. پای شما گرد و غبارآلود شده است. حواریون عرض کردند: یا نبی‌الله! این چه کاری است؟ وظیفه‌ی ماست که پای شما را بشویم، شما پای ما را بشوید؟ حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام قریب به این مضمون فرمودند: اینکه انسان پای دوستش را بشوید، کار خوب یا بدی است؟ عرض کردند: کار بسیار خوبی است. حضرت فرمودند: بیشتر به من می‌آید کار خوب انجام دهم یا به دیگران؟ گفتند: به شما. حضرت فرمودند: پس بنشینید. آنها را نشاند و پاهای همه را شست. بزرگ قوم، خادم آن قوم است. علامت بزرگی، این است. پدر خانواده، خدمتگزار خانواده است. از صبح تا شب دوندگی می‌کند، زحمت می‌کشد تا مایحتاج اعضای خانواده را تأمین کند. بچه‌ها هم راحت می‌گردند، بازی می‌کنند، خوش می‌گذرانند، شیطانی می‌کنند، به پدر و مادرها فرمان می‌دهند، آب می‌خواهیم، نان می‌خواهیم. ببینید فرمان دادن برای کوچولوهاست. فرمان بردن و اطاعت کردن برای بزرگ‌هاست. «اَكْرَمُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ» بزرگترین فرد یک قوم، خدمتگزارترین فرد به دیگران است. ان‌شاءالله مدیران، رؤسا، پدر و مادرها و همه‌ی کسانی که در یک محیط بزرگ جمع هستند، این نکته را خوب

---

<sup>۲</sup>. روایت مشابه «سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ [فِي السَّفَرِ]»: مجلسی، بحار، ج ۷۳، ص ۲۷۳ و صدوق، من‌لایحضره‌الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۸ و طبرسی، حسن‌بن‌فضل، مکارم‌الاخلاق، ص ۲۵۱.

دریافت کنند که نشانه‌ی بزرگی، خدمتگزاری و کوچکی کردن است. ظاهراً آقای راشد یزدی تعریف می‌کرد: وقتی امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه پاریس تشریف داشتند، یک خبرنگار خارجی با امام مصاحبه کرد و پرسید: انقلابتان در حال پیروزی است، وقتی برگردید چه می‌کنید؟ شما ولایت فقیه، روحانیون چه کاره هستید؟ امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه فرمودند: ما نوکر مردم هستیم. ما برای نوکری کردن به مردم می‌رویم. آقای راشد یزدی می‌گفت: بعداً اعضای دفتر برای اینکه منتشرش کنند، تغییری دادند و کلمه‌ی نوکر را به خدمتگزار تبدیل کردند؛ ولی عبارت خود امام نوکر بود. گفتند: ما نوکر مردم هستیم. می‌رویم خدمت کنیم. به هر حال بزرگ قوم، خدمتگزار قوم است. ان‌شاءالله بزرگی را در خدمت کردن، خیر رساندن، کوچکی و فروتنی کردن به دیگران بینیم؛ نه به عکس. طبق این قاعده، خدای متعال، پیغمبر اکرم، ائمه‌ی اطهار، انبیای عظام، ملائکه‌الله ﷺ همه کریمند. خدای متعال اکرم الاکرمین است. پیغمبر اکرم و اهل بیتش ﷺ کریمان هستند. تعبیری در زیارت جامع‌ه‌ی کبیره داریم که به اهل بیت ﷺ عرض می‌کنیم: شما کریم و بزرگوارید و به شما کرامت می‌آید. ملائکه‌الله هم کریمند. کرام الکاتبین، کریمند؛ ملائکه‌ی کرام هستند. همه‌ی اینها چون کریم، بزرگ و بزرگوارید کمر به خدمت مؤمنین بسته‌اند. خدای متعال، پیغمبر اکرم، ائمه‌ی اطهار ﷺ خدمتگزار مؤمنین هستند؛ به همه خدمت می‌کنند. دائماً زیر رگبار لطف و احسان و عنایات آنها هستیم. میزبان ما، در میهمانی عالم، آنها هستند. وقتی کسی را به منزلتان برای میهمانی دعوت می‌کنید، میهمان می‌نشیند، لم می‌دهد و کاری ندارد. میزبان باید زحمت بکشد، قبل از آمدن میهمان تدارک پذیرایی او را ببیند. غذا، میوه، شربت و شیرینی تهیه کند. بعد هم که او آمد، دائماً کمر بسته، خدمتگزار او باشد. اگر در ضیافت‌الله، خدا میزبان است، پس خدا خدمت می‌کند. اگر ما در این

عالم، میهمان پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت هستیم و سر سفره‌ی اینها نشستیم و روزی می‌خوریم؛ چه ارزاق معنوی و چه مادی، آنها کمر به خدمت بسته و در تلاش و تقلاً هستند تا ما را پذیرایی کنند.

✿ اگر در میهمانی یک شب بلائی به تو رسید، شلوغ نکن و آبروی صاحب‌خانه را حفظ کن.

این هم نکته‌ی لطیفی است. خیلی زشت است شخصی مثلاً یک ماه خانه‌ی کسی مهمانی رود. دائماً او صبح و ظهر و شام با غذا پذیرایی کند. امکانات استراحت و لذت انسان را فراهم کند. انسان هم بدون اینکه یک قران از جیبش خرج کند، مفت آنجا پذیرایی شود و لذت ببرد. حالا یک شب مثلاً برنجشان ته گرفت، کمی بوی دود گرفت یا مغز پخت نشد، خیلی زشت است که انسان رسوایی در بیاورد که ای بابا این هم غذا بود به ما دادی، این چه وضعی است؟ یا خدایی ناکرده انسان آبروی میزبان را پیش همسایه‌ها و غریبه‌ها ببرد. خیلی زشت است. خدای متعال عمری ما را میهمان کرده و پذیرایی می‌کند، اگر گاهی هم گوشه‌ی آرزوهای ما در حدّی که توقع و انتظار داشتیم، برآورده نشد، مشکل و تلخی پیش آمد، سر و صدا نکنیم. صرف نظر از اینکه حقیقت تلخی‌ها، شیرینی است؛ ولی چون هنوز ذائقه‌ی معنوی ما بیدار نشده، ظاهر آن چیز را تلخی ادراک می‌کنیم. آن همه شیرینی به ما داد، خوردیم. یکبار هم چیزی که به ما داد، کمی تلخ مزه بود، خیلی سر و صدا بلند نکنیم. خدایی ناکرده آبروی خدا و پیامبر و اهل-بیت را پیش دیگران نبریم. خیلی زشت است که انسان پیش انسان‌های دیگر که خیلی میانه‌ی خوشی با خدا و اولیای خدا ندارند، نسبت به وضعیّت زندگی خود گلایه کند که ما زندگیمان چنین است، لنگ فلان است، فلان مشکل را داریم، فلان مصیبت در زندگیمان رخ داده است.

چه کسی اینها را پیش آورده است؟ خدا پیش آورده است پس گلایه کردن از خدا و خیلی بی صفایی است. دور از وجدان و صفاست که انسان، میزبان به این مهربانی و بزرگواری داشته باشد که عمری بی منت از انسان پذیرایی کرده باشد، بعد یکبار چیزی خلاف توقع ما اتفاق افتاده است، آن گونه سر و صدا و شیون بلند کند. آبروریزی کند، آبروی میزبان را ببرد. در روایات داریم، اهل بیت علیهم السلام فرمودند: «كُونُوا لَنَا زَيْنًا وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا»<sup>۳</sup> زینت ما باشید، باعث آبروی ما باشید، باعث آبروریزی ما نباشید. این خیلی زشت است که مؤمن باعث آبروریزی خدا و اهل بیت که او را اداره و پذیرایی می کنند، شود. انسان با وجدان و انصاف کسی است که با سیلی صورت خودش را سرخ نگه می دارد تا آبروی صاحب خانه را حفظ کند. این در ضرب المثل های ما هست. انسان صورت خود را با سیلی سرخ کند که بگویند: عجب صاحب خانه ی خوبی دارد، به او رسیده است، گونه هایش گل انداخته است؛ این کار درست است. قرآن هم اشاره کرده است: «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعْفُفِ»<sup>۴</sup> فقیرهایی که از شدت عفت، به گونه ای خودشان را ظاهر می کنند که افرادی که جاهلند و اینها را نمی شناسند که واقعاً فقیرند، گمان می کنند که جزء اغنیا هستند. انصاف حکم می کند انسانی که میهمان خدای متعال، پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت است؛ ولو شده صورت خود را با سیلی سرخ نگاه دارد که دیگران بگویند: به به عجب خدای خوبی دارد، چقدر به او رسیده است، گونه هایش گل انداخته است، گل از گلش شکفته، لبخند از لبش بر نمی خیزد. ان شاء الله انسان چنین باشد. نه اینکه تا مشکلی در زندگیش پیش آمد، اخمش در هم رفته و گره به ابرو افکنده و چروک به پیشانی

۳. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۹۴ و مجلسی، بحار، ج ۶۵، ص ۱۵۱ و صدوق، الامالی، ص ۴۰۰.

۴. سوره ی بقره، آیه ی ۲۷۳.

انداخته است و قیافه‌ی عجیب غریبی که انسان می‌گوید: خدایا چه شده است؟ وقتی دیگران او را ببینند چه می‌گویند؟ می‌گویند: حیوانکی نگاهش کن، چه خدای بی‌فکری دارد، اصلاً به فکر او نیست، به او نرسیده است، ببین چه حالی است؟ آبروی خدا را می‌برد. آبروی پیامبر و اهل-بیت را می‌برد. در میهمانی اگر یک شب بلایی به تو رسید، شلوغ نکن و آبروی صاحب‌خانه را حفظ کن. زبان خیلی مهم است. ان شاءالله اگر به بحث دعا رسیدیم، آنجا به مناسبتی بگویم که زبان چقدر تعیین کننده است. مادرم که سنّ زیادی دارد گاهی این ضرب‌المثل را به زبان می‌آورد که برای من خیلی شیرین است. می‌گوید: زبان بنده، قلم پروردگار است. خیلی تعبیر قشنگی است. انسان فکر می‌کند قدیمی‌ها چه حرف‌های بزرگی زده‌اند و در اندوخته‌های زبانمان چه حرف‌های بزرگی است و قدرشان را نمی‌دانیم. زبان بنده، قلم پروردگار است. قلمی که مشیت را می‌نویسد و جاری می‌کند، زبان بنده است. این حرف یعنی چه؟ ان شاءالله اگر قسمتتان شد، خدا روزی کرد، بعدها برایتان صحبت می‌کنم؛ لذا انسان به زبان گلایه نکند.

🌸 از میهمان بابت آنچه در میهمانی خورده است، سؤال و مؤاخذه نمی‌کنند. میهمان نه در دنیا و نه در آخرت حساب و کتاب ندارد. پس صلاح، در میهمان شدن است که خیر دنیا و آخرت در آن است.

این هم نکته‌ی قشنگی است. قبلاً هم به مناسبتی شاید اشاره کرده‌ایم که میهمان، حساب و کتاب ندارد. شما وقتی به یک رستوران می‌روید، غذا می‌خورید، موقعی که می‌خواهید از در بیرون بیایید، جلوی‌تان را می‌گیرند، صورت حساب را جلوی‌تان می‌گذارند و تا دینار آخر قیمت غذا و خدماتی که استفاده کرده‌اید را نپردازید، اجازه‌ی بیرون رفتن به شما نمی‌دهند؛ اما

میهمان محاسبه ندارد. می آید، می نشیند، مفت و مسلم می خورد بعد هم پا می شود و می رود. هیچ کس هم جلوی او را نمی گیرد. مجلس های عقد و عروسی و ... را دیده اید؛ انسان می نشیند، پذیرایی می شود، شربت، بستنی، میوه، شیرینی، غذا همه چیز برای انسان می آورند. شخص می خورد که اگر قرار بود به یک رستوران برود و این همه بخورد، کلی پول از او می گرفتند. آخر هم که می خواهد از در مجلس بیرون بیاید، میزبان کلی عذرخواهی می کند که نتوانستیم آن گونه که شایسته ی شما بود، از شما پذیرایی کنیم، باید ما را ببخشید ... و احترام به انسان می گذارند. پس میهمان حساب و کتاب ندارد. در دستگاه خدا هم همین است. اگر انسان خودش را میهمان خدا ببیند، حساب و کتاب ندارد؛ منتهی اینکه توجه کنیم و حالت میهمان بودن را داشته باشیم، ادب میهمانی را مراعات کنیم، بحث دیگری است. همه از غافل و هشیار، مؤمن و ملحد، شقی و سعید، میهمان هستند؛ اما مهم این است که توجه به میهمان بودن داشت و ادب میهمانی را هم مراعات کرد. اگر احساس مهمان بودن در زندگی در او وجود داشته باشد، خیالش راحت است. می داند که حساب و کتابی ندارد. خدای متعال نه در دنیا از او حساب می کشد نه در آخرت. در آخرت هم از او حساب نمی کشد. ذیل آیه ی شریفه ی «لَتُسْئَلَنَّ

يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعْمِ»<sup>۵</sup> که خدای متعال، فردای قیامت از نعیم و نعمت سؤال و مؤاخذه می کند، امام از اصحاب پرسیدند: به نظر شما، نعیمی که خدای متعال فردای قیامت از مؤمنین در موردش مؤاخذه می کند، چیست؟ اصحاب هر یک چیزی گفتند. یکی گفت: آب گوارایی که در این عالم خدا روزی ما کرده است و نوشیده ایم. یکی گفت: غذای لذیذی که به ما عطا کرده است. هر کس چیزی به نظرش آمد. حضرت فرمودند: این حرف ها دور از شأن خداست. خدا آب، غذا و

---

<sup>۵</sup> سوره ی تکوین، آیه ی ۸.

... را در اختیار کفار و اشقیاء و حیوانات طبیعت هم قرار داده است، از آنها مؤاخذه نمی‌کند، آن وقت از مؤمنین بپرسد: آبی که به تو داده‌ام را چه کار کردی؟ خدا از مؤمن در این مورد مؤاخذه، سؤال و محاسبه نمی‌کند. عرض کردند: یا بن‌رسول‌الله نعیمی که خدا در موردش سؤال می‌کند، چیست؟ حضرت فرمودند: «الْوَلَايَةُ»<sup>۶</sup>. نعمت ولایت و محبت است، اینکه دلت را به چه کسی دادی، دلت را خانه‌ی چه کسی کردی؟ انسان اگر مهمان باشد، از او محاسبه نمی‌کنند. هر چه در این عالم خورده است، نوش جانش. هر چه از امکاناتی که در این عالم روزی او کرده و بهره برده است، نوش جانش. مهمان خدا بوده است. در ضیافت دنیا و آخرت، چنین مؤمنینی محاسبه نخواهند داشت. «يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ... بِغَيْرِ حِسَابٍ»<sup>۷</sup> او را بی حساب وارد بهشت می‌کنند. در جملاتی که جلسات قبل از مصباح‌الهدی خواندیم، معنای «بِغَيْرِ حِسَابٍ» را دیدیم که چندین معنای متنوع از این عبارت، قابل برداشت است.

🌸 در مهمانی خدا، وقتی صاحب‌خانه را شناختی، مشاهده‌ی جمال او، سیرت می‌کند و از غذا می‌افتی. بدون غذا، سیر و بدون ثروت غنی خواهی بود.

واقعیت این است. در عشق مجازی هم دیده‌اید که عاشق و معشوق در عالم مجاز، عاشق همنند. عاشق اگر در محضر معشوق باشد، لذت حضور در محضر او و تماشای به جمال او، سیرش می‌کند. اصلاً یاد خورد و خوراک نمی‌کند. ممکن است ساعت‌ها از وقت غذایش بگذرد و اصلاً به یاد گرسنگی نیفتد. جمال محبوب، او را سیر کرده است. یک پلّه بالاتر بیایم؛ در

---

<sup>۶</sup>. حرّعاملی، وسائل‌الشیعة، ج ۲۴، ص ۲۹۹ و مجلسی، بحار، ج ۲۴، ص ۵۰ و ۵۲ و صدوق، عیون‌اخبار‌الرّضا علیهم‌السلام، ج ۲، ص ۱۲۹.

<sup>۷</sup>. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۴۰.



جلسات معنوی، جلسات ذکر اهل بیت انسان ممکن است ساعت‌ها بنشیند و از وقت معقولی که معمولاً عادت داشت غذا بخورد، بگذرد و ذره‌ای احساس گرسنگی به او دست ندهد. او از راه باطن تغذیه می‌شود. بنابراین جمال محبوب، انسان را سیر می‌کند، انسان را از خورد و خوراک می‌اندازد. نمونه‌اش را هم بگوییم؛ در ضیافت الهی در ماه مبارک رمضان؛ غیر این است که مؤمن از خورد و خوراک می‌افتد؟ روزه یعنی چه؟ روزه یعنی از خورد و خوراک افتادن. مؤمن حقیقی در ضیافت‌الله، چنان جذب تماشای جمال الهی است که از خورد و خوراک می‌فتد. ماه رجب، ماه تخلیه است. ماه شعبان، ماه تخلیه است. ماه رمضان، ماه تجلیه است. در ماه رجب، سالک الی‌الله، خانه‌ی دلش را به کمک ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام با ید ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از هر چه غیر خداست، خالی می‌کند. کعبه‌ی دلش را از بت‌ها خالی می‌کند. سیزده رجب هم تولد امیرالمؤمنین علیه السلام است و ماه رجب، ماه امیرالمؤمنین علیه السلام است. پس با توسل به ولایت علوی، با ید یداللهی امیرالمؤمنین علیه السلام کعبه‌ی دل را از بت‌ها خالی می‌کند. در ماجرای فتح مکه دیدید که امیرالمؤمنین علیه السلام به امر رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم پا روی شانه‌ی پیغمبر گذاشت و بالا رفت و تمام بت‌ها را از کعبه بیرون ریخت، این تخلیه است. گفتار، رفتار، احساس، افکار، اخلاق، دل و کانون توجه علایقمان را از آنچه غیرخدایی و ناپسند است، خالی و پاک کنیم. این کار ماه رجب است. از حالا نیت کنید که ماه رجب را این‌گونه بگذرانید. ماه رجب که تمام می‌شود، ماه شعبان می‌آید. ماه شعبان، ماه رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: شعبان ماه من است. ماه شعبان، ماه تخلیه است. تخلیه یعنی حلی و زیور بستن به چیزی. هر سال روز عید قربان، داخل خانه‌ی کعبه را با گلاب نابی که از ایران می‌برند، شست و شو می‌دهند. جامه‌ی کعبه را هم که یک سال بر تن کعبه بوده و زیر آفتاب، کهنه شده پایین می‌آورند و یک

جامه‌ی زربفت زیبای نو بر تن کعبه می‌پوشانند. در ماه شعبان سالک با استمداد از روح رسول الله ﷺ که صاحب خلق عظیمند، کعبه‌ی دل و روح خودش را با عطر گل محمدی که اخلاق پاک و ناب رسول‌الله است، معطر می‌کند. این کعبه را زینت می‌کند و زیور می‌بندد. ماه شعبان هم طی شد و به ماه رمضان می‌رسیم. ماه رمضان، ماه تجلیه است. ماه تجلی حضرت حق در خانه‌ی دل است. کعبه بیت‌الله شد. کعبه‌ای که خانه‌ی بت‌ها و بتکده بود به خانه‌ی خدا تبدیل شد و خدا در کعبه‌ی دل مؤمن تجلی کرد. ماه رمضان، ماه تجلی خداست. حالا که خدا تجلی کرد، ملاقات حاصل و او به ضیافت‌الله وارد شد، مهمان خدا شد؛ تماشای جمال الهی او را چنان غرق خودش می‌کند که بی‌غذا خوردن سیر می‌شود و لذا می‌بینید، مؤمن روزه می‌گیرد و در طول روز غذا نمی‌خورد. عشق چنین است، انسان را سیر می‌کند. وقتی که حضرت موسی کلیم عليه السلام به میقات و ملاقات با خدای متعال دعوت شد، در طی سفر که شاید سی روز طول کشید از شوق دیدار، هیچ چیز نخورد و نیاشامید. واقعاً شرط زنده ماندن بدن ما، خوردن، آشامیدن و نفس کشیدن نیست. مرتاض‌های هندی را ببینید؛ ما برای اینها که مقامات معنوی قائل نیستیم. قدرت نفس این کار را می‌کند. مرتاض را در تابوت می‌گذارند، در تابوت را میخ و آن را ته قبر می‌گذارند. روی آن را هم خاک می‌ریزند. هفتاد روز بعد تابوت را از خاک در می‌آورند، میخ‌های در تابوت را می‌کشند و تابوت را باز می‌کنند، مرتاض بلند می‌شود و راه می‌افتد. اینها را می‌بینیم. چگونه هفتاد روز بدون خوردن و آشامیدن و تنفس نمودن زنده ماند؟ کمی باورمان بیاید که ما این قدر به خوردن، آشامیدن و تنفس کردن وابسته نیستیم. نمی‌گوییم که از امشب چیزی نخورید یا نفس نکشید، خدایی ناکرده هفته‌ی آینده جلسه خلوت شود. البته بد هم نیست، می‌روید و پیش اصلی‌ها می‌نشینید. باورمان بیاید که واقعاً شرط زنده

ماندن، خوردن و آشامیدن و تنفس کردن نیست. می‌شود روح انسان از آن طرف تغذیه شود که بدون خوردن سیر و بدون آشامیدن سیراب باشد. ان شاءالله به سیری روح، غنایی که در روح انسان است، استغنایی که از همه‌ی خلق بی‌نیاز است دست پیدا کنیم. بی‌نیازی مقام بزرگی است. انسان به هیچ کس احساس نیاز نکند، استغنای کامل بر روح او حاکم شود. این حالت دلگی، گدا صفتی، حرص، طمع و ولعی که در روح است، خاموش شود. بی‌نیازی و غنا در خارج قابل دسترسی نیست. بزرگترین ثروتمندهای عالم تا آخرین لحظه‌های عمرشان از تقلّا برای افزودن به داراییشان، باز نیستادند. پس ثروت نمی‌تواند انسان را غنی کند. به قول شاعر:

«آنانکه غنی‌ترند، محتاج‌ترند.»

روزی شخصی پولی به بهلول داد. بهلول شخصیت بزرگوار و از صحابه‌ی برجسته‌ی ائمه علیهم‌السلام بود. به دلیل شرایط خاصّ سیاسی که حاکم بود و نسبت به اصحاب اهل بیت علیهم‌السلام بدبین بودند و قصد قلع و قمع آنها را داشتند، امام به هریک از اصحاب دستوری دادند تا سالم بمانند. به بهلول دستور دادند که تظاهر به دیوانگی و جنون کند. ماجراهای عجیبی هم از بهلول این شخصیت بسیار بزرگوار شیعی نقل شده است. از جمله نقل می‌کنند: شخصی پولی به بهلول داد و گفت من افراد مستحق را نمی‌شناسم. تو بیشتر می‌شناسی این پول را بگیر و به یک مستحق بده. بهلول هم پول را گرفت و سراغ ثروتمندترین مرد شهر رفت و پول را به او داد. صاحب پول تعجب کرد، گفت: مرد حسابی! من به تو گفتم، پول را به یک مستحق بده. رفتی گشتی کسی را که ثروتمندتر از او در این شهر نبود، پیدا کردی و به او دادی! گفت: تو بیشتر مستحق‌ها را تشخیص می‌دهی یا خدا؟ خدا درست تشخیص می‌داد که به او پول داد. پس او فقیرتر از همه و مستحق بود؛ لذا من هم به او دادم. داستان این است؛ آنان که غنی‌ترند،

محتاج‌ترند. غنای واقعی، غنای نفس، روح و باطن است؛ والا با ثروت بیرونی چه کسی بی‌نیاز می‌شود؟ به تعبیری که در روایات داریم؛ مال دنیا مثل آب شور دریاست، هر چه انسان تشنه- کام این آب را بنوشد، تشنگی او به مراتب بیشتر می‌شود. ثروت دنیا، تشنگی را فرو نمی‌نشانند. پس غنا و بی‌نیازی برای روح انسان است. این است که آن وقت جمال محبوب انسان را غنی می‌کند و نسبت به همه‌ی آنچه در عالم است، بی‌نیاز می‌شود. این بی‌نیازی، اول در مورد مادیات است. بعداً سر از معنویات هم در می‌آورد. اینکه چگونه به سالک در وادی معنا حالت استغناء دست می‌دهد، بماند.

🌸 هزار غم به دل صاحب خانه است که یکی به دل مهمان راه ندارد. در زندگی خودت را مهمان خدا بدان تا راحت شوی.

اینها واقعاً آداب راحت، شاد، بی‌زحمت و بی‌دردسر زندگی کردن است. خیلی هم منت سر خدا نگذاریم که خدایا ما آمدیم مثلاً با عرفان آشنا شویم و حالا فکر می‌کنیم چه خدمتی به تو کردیم. نه بابا! کاری می‌کنیم که در همین دنیای خودمان خوش بگذرانیم. غصه، حرص و حسرت نداشته باشیم.. انسانی که مهمان است، زحمت کشیدن و تقللاً کردن ندارد. در فکر و خیال نیست که مثلاً برای وعده‌ی دیگر چه غذایی درست کنم؟ مواد غذایی‌اش را از کجا بخرم؟ چگونه پخت کنم، چگونه سرو و پذیرایی کنم؟ مهمان اصلاً این غصه‌ها را ندارد. اینها همه غم‌هایی است که به دل صاحب‌خانه است. پولش را از کجا بیاورم؟ چگونه؟ همه برای صاحب‌خانه است. اگر در زندگی دنیوی خودمان را مهمان خدای متعال می‌دانیم، با خیال تخت لم می‌دهیم، زحمت‌ها را خود خدا و اولیای خدا می‌کشند. چرا بیخودی برای فردایمان غصه بخوریم و فکر و خیال کنیم. فردای ما را همان کسی اداره می‌کند که امروز و دیروز اداره کرد.

گذشته‌ی زندگی‌مان را نگاه کنیم؛ مهمان خدا بوده‌ایم. از همان روزی که مثل یک سلول در رحم مادرمان شکل پیدا کردیم مهمان خدا بودیم. در رحم مادر، ما چه فهم، عرضه و جریزه‌ای داشتیم؟ چه کسی ما را آنجا تغذیه کرد؟ چه کسی نیازهای ما را آنجا تأمین کرد؟ غیر خدا؟ قبل از اینکه به دنیا بیاییم، سینه‌های مادر پر از شیر شد که بچه‌ای که اینجا متولد شد، بی‌غذا نماند. سفره‌اش را قبل از ورود مهمان به مرحله‌ی مهمانی چیدند. آنجا هم خدا پذیرایی کرد. کمی اینها را ببینیم، بعد به میزبان اعتماد کنیم. کی گذاشت ما گرسنه بمانیم؟ موقعی که هیچ فهم و شعوری نداشتیم، دغدغه‌ی خاطر و نگرانی نسبت به اینکه برای تأمین حوائجمان چه کار کنیم، نداشتیم، خدا کرد. آن خدا، امروز هم خداست، فردا هم خدا خواهد بود. پس نه غم امروز را بخوریم، نه نگران فردا باشیم. میزبان ما، همان میزبان است؛ عوض نشده است. فردای قیامت هم، همان میزبان است. اگر واقعاً در دنیا، خودمان را مهمان خدا بدانیم، غصه‌ی آخرت را هم نباید خورد. چون کسی که ادب مهمانی را در دنیا مراعات کند، آخرتش هم معلوم است که بسیار نورانی خواهد بود و لازم نیست اصلاً غصه‌ی آخرتش را هم بخورد و نگران آخرتش باشد. راحت تکیه می‌دهد. هم در دنیا در مهمانی خدا لم می‌دهد، هم در آخرت لم می‌دهد. اینها به معنای بیکار شدن نیست؛ به این معناست که دغدغه‌ی خاطر، نگرانی، اضطراب از وجود ما برود؛ نه اینکه دستمان از کار برود. اتفاقاً مؤمن واقعی، خیلی هم پر تلاش، مولد و پرتحرک است؛ منتهی تحرک، تلاش و فعالیتش زاینده‌ی نگرانی، دغدغه‌ی خاطر، استرس و اضطراب-های روانیش نیست. خیالش تخت تخت است. این مثال را بارها برای عزیزان زده‌ام. مثال بسیار زیباست. حاج آقا دولابی رضوان الله تعالی علیه می‌فرمود: مؤمن مثل مسافر کشتی است که در کشتی لم داده است؛ ولی کشتی امواج اقیانوس را می‌شکافد و اقیانوس پر تلاطم را پشت سر می‌گذارد و

جلو می‌رود. دل مؤمن مثل مسافری است که لم داده و قلب مطمئن دارد. آرام آرام است. سر سوزنی اضطراب، نگرانی، تشویش و ... ندارد. دل در سینه لم داده است؛ اما پیکر مثل کشتی است که امواج اقیانوس را می‌شکافد و پر از تلاش، کوشش، تحرک و فعالیت است. داستان چنین است. خدایی ناکرده بدفهمی ایجاد نشود که بگوییم حالا که چنین است، لم دهیم، دست از کار، تلاش و فعالیت بکشیم، نه، اتفاقاً فعالیت زیبا و پرانرژی زاییده‌ی همین روحیه است. انسانی که وجودش پر از اضطراب و نگرانی نسبت به آینده است، تلاش درست و حسابی هم نمی‌تواند بکند. کلی از انرژی او را همین نگرانی تخلیه می‌کند. نمی‌تواند یک برنامه‌ریزی درست و حسابی بکند. یک فکر باز و آزاد برای فعالیت‌هایش ندارد. این‌گونه نیست که حالا چون مهمان خداییم، لم دهیم. لم بدهیم؛ یعنی دلمان لم دهد. یعنی چه؟ یعنی قلب مطمئن پیدا کنیم. نفس مطمئن پیدا کنیم. همان تعبیر زیبایی که در زیارت امین‌الله می‌خوانید. بعد از اینکه خدمت امامی که به محضرش مشرف شده‌اید، سلام می‌دهید، شروع به دعا می‌کنید. اولین دعایی که می‌کنید چیست؟ «اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ» خدایا نفس مرا به مقدرات مطمئن کن. نفس مطمئنه پیدا کنم. مطمئنه یعنی چه؟ یعنی آرام و بی‌تلاطم «راضيةً بقضائك»<sup>۱</sup> نسبت به آنچه که قضا، حکم و فرمان تو به وقوع آن تعلق گرفته، خشنود و راضی باشم. معنی لم دادن این است؛ یعنی دلمان لم دهد نه اینکه پیکرمان لم دهد و از فعالیت بیفتد. سنبلش هم در خود اهل بیت عصمت و طهارت است؛ پر جنب و جوش و پر تلاش‌تر از آنها کیست؟ معنای این حرف‌ها این نیست که انسان از جنب و جوش و تلاش بیفتد. نه، پر جنب و جوش و

پر تلاش به قول حافظ: «بطالتم بس، از این پس کار خواهم کرد»

<sup>۱</sup> حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۹۵ و مجلسی، بحار، ج ۹۷، ص ۲۶۴ و ابن قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۴۰.

حالا تازه موقع کار کردن و تلاش و کوشش است. الان که روح آرام شد، دلت به مقدرات الهی راضی و خشنود شد، اطمینان خاطر پیدا کردی که خدا تو را تنها نخواهد گذاشت، حالا موقع تلاش و کوشش خالصانه و خدایی است.

✿ در دنیا اگر خودت را مهمان حساب کنی و حق تعالی را میزبان، همه‌ی غصّه‌ها می‌رود؛ چون هزار غصّه به دل میزبان است که دل مهمان از یکی از آنها خبر ندارد.

✿ مهمان خیلی هشیار است. هیچ کس مثل مهمان از اسرار صاحب‌خانه باخبر نیست.

حاج آقا دولابی رحمته‌الله‌عنه می‌گفتند: حاج ملاّ آقا جان زنجانی؛ شیخ محمد عتیق رحمته‌الله‌عنه که نامش را شنیده- اید. آقای ابطحی زندگی نامه‌ی ایشان را در کتابی به نام پرواز روح نوشته است. انسان برجسته- ای بود، تشرّفات فراوانی خدمت ولی عصر ارواحنا فداه داشت، حالات عجیبی داشت. حاج ملاّ آقا جان با حاج آقا دولابی رفیق بود. کتاب کاشف‌الاسرار را هم که خدا توفیق داد، من تصحیح کردم و سال هفتاد و دو منتشر شد، حاج ملاّ آقا جان زنجانی از مشهد برای حاج آقا دولابی سوغاتی آورده بود. اوّلین یا دومین جلسه‌ای که خدا روزی کرد و حاج آقا دولابی را ملاقات کردم، طبق روحیه‌ی کتاب خواندن و علم اکتسابی به‌دست آوردن که داشتم از ایشان سؤال کردم، کتابی خوب برای مطالعه معرفی کنید؟ ایشان معمولاً خیلی تحریض به کتاب خواندن نمی‌کرد. می- فرمود: کتاب نفس خودت را مطالعه کن؛ ولی شاید به اقتضای حال و هوای روحی من، مراعات کردند و دو کتاب را به من معرفی کردند که یکی از آن دو همین کتاب کاشف‌الاسرار بود. نسخه‌ی چاپ سنگی کتاب را به سختی پیدا کردم و خدا روزی کرد ده سالی مشغول این

کتاب شدم تا تصحیح و مستندات احادیث و روایاتش پیدا شد و بخش‌های عربی کتاب به فارسی ترجمه شد و الحمدلله صورت مناسبی با عصر و زمان ما پیدا کرد که کتاب بسیار عجیبی است. حاج آقا دولابی یک نسخه از کتاب چاب سنگی داشتند. فرمودند: حاج ملاآقا جان زنجانی این کتاب را از مشهد برای من سوغاتی آورد. این کتاب هدیه‌ی ایشان بود. حاج آقا تعریف می‌کردند: حاج ملاآقا جان خانه‌ی ما مهمانی آمد و دو سه روزی ماند. می‌گویند مهمان که سه روز از مهمانیش بگذرد، روز چهارم مهمان نیست، صاحب‌خانه است؛ راه و چاه همه چیز را بلد می‌شود که در یخچال چیست، در فلان اتاق چیست، رخت خواب کجاست، تخت خواب کجاست، آشپزخانه کجاست، شیر آب کجاست، همه چیز را بلد می‌شود. می‌فرمودند بعد از سه روز حاج ملاآقا جان رسماً صاحب‌خانه شد. خانم من هم به من گفت: حاج آقا مثل اینکه صاحب‌خانه است. مهمان وقتی واقعاً مهمان شود کم‌کم سر از همه‌ی اسرار صاحب‌خانه در می‌آورد. جای همه چیز را بلد می‌شود؛ لذا اگر بخواهیم صاحب سرّ الهی شویم، باید خودمان را مهمان بدانیم. مثل مهمان در دنیا زندگی و به اسرار الهی راه پیدا کنیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ